

رسائل

مجله علمی دانش پژوهان مرکز آموزش های تخصصی فقه

شماره ۴، پاییز ۱۳۹۴

صفحات ۲۷ تا ۴۲

رضا عسکری*

R.askari5803@yahoo.com

ماهیت حکم وضعی و تفاوت آن با حکم تکلیفی از منظر اصولیون شیعه

چکیده

تقسیم احکام به وضعی و تکلیفی از تقسیمات مطرح در علم اصول شیعه است. از آنجا که وضعی و تکلیفی بودن احکام در شیوه استنباط حکم شرعی و قواعد حاکم بر آن تاثیر دارد، دانستن ماهیت آنها ضروری است. در این بین در ماهیت حکم وضعی بر خلاف حکم تکلیفی اختلاف وجود دارد. بنابر این لازم است با بررسی تحلیل هر نظر قول مختار را تعیین کرد. در این تحقیق، برای این مساله، سه نظریه در بین اصولیان به دست آمده است. برخی اصولیان مانند شیخ انصاری حکم تکلیفی را منتزع از حکم تکلیفی می دانند. برخی دیگر مانند فاضل تونی ماهیت حکم وضعی را دارای اعتباری مستقل می دانند و برخی نیز مانند مرحوم آخوند در این بین قائل به تفصیل هستند.

تحقیق حاضر در بین سه نظریه فوق نظریه اعتبار مستقل را ترجیح داده است. به عبارت دیگر حکم وضعی، حکمی است اعتباری که موضوع ساز حکم تکلیفی است و جعل مستقل در همه موارد آن امکان دارد و از نظر ترتب عقاب، تعلق مستقیم به فعل، تقید به شرایط عامه تکلیف و جواز جعل تبعی با حکم تکلیفی تفاوت دارد.

کلیدواژگان

حکم شرعی، حکم تکلیفی، حکم وضعی، اعتباری، انتزاعی.

حکم شرعی به عنوان دستورها و انشاهایی که شارع مقدس در مجموعه گزاره‌های دینی خود قرار داده، از جنبه‌های مختلفی در علوم مختلف و ابواب مختلف علوم بررسی شده است. برای نمونه، در بین علوم دینی، در دو علم فلسفه و کلام از جنبه تأمین عدالت و تطابق آن با حکمت و همچنین مقدمات و آثار تکوینی آن، در علم فقه از نظر مقدمات و آثار شرعی و قراردادی آن و در علم اصول در عرصه مباحث مختلفی از آن بحث شده است.

اصول فقه هم حکم شرعی را تعریف کرده و هم اقسام و خصوصیات آن‌ها را برشمرده است. علم اصول، بیشتر از دیگر علوم از حکم شرعی و اقسام و خصوصیات آن بحث کرده است؛ زیرا رسالت علم اصول آن است که روند استنباط احکام را بررسی کند و ضوابط و نظام حرکت استنباطی صحیح را ارائه دهد. به یقین، تعریف و تقسیم احکام شرعی در روند استنباط تأثیر بسیار زیادی دارد. البته چون بررسی همه تقسیم‌بندی‌ها در یک مقاله ممکن نیست، یکی از مهم‌ترین تقسیم‌بندی‌ها یعنی تقسیم حکم شرعی به حکم وضعی و تکلیفی بررسی می‌شود. این تقسیم‌بندی در لسان اصولیون، مشهور و متعارف است، اما با توجه به نقش بسزایی که در روند استنباط دارد، موضوع بحث این مقاله قرار گرفته است. تعریفی که از این دو نوع حکم ارائه می‌شود، در واقع، بیانگر چگونگی استنباط آن‌هاست و به همین دلیل، در تعریف باید دقت جدی کرد. در این مقاله، در صدد بررسی و تبیین این تقسیم‌بندی و بیان ماهیت هر یک از آن‌ها و تفاوت‌هایشان هستیم. به بیان دیگر، تفکیک بین این دو نوع حکم و تمییز آن‌ها از یکدیگر و توجه به روند استنباط هر یک از آن‌ها، در تلاش استنباطی مجتهد اثر خواهد داشت. برای نمونه، اگر حکم وضعی را با تعریف و ماهیتی بشناسیم که مرحوم مظفر بیان می‌کند و با آن نگاه وارد ادله فقهی شویم، برای استنباط آن‌ها به دنبال جعل و دلیل مستقل خواهیم بود. اگر با نگاه آخوند خراسانی پیش برویم، سرنوشتی دیگر خواهد داشت و همین‌طور است دیگر نظرهایی که در مورد حکم وضعی و تکلیفی بیان شده است. مرحوم مظفر نمونه‌ای از این ثمره را در حکم وضعی حجیت در اصول فقه ارائه کرده است که نگاه به حکم شرعی حجیت در روش استنباط آن چه تأثیری دارد. (اصول فقه ۴۰۷ - ۴۰۵) این نوع از بحث در مباحث اصولی کم‌رنگ شده است و بیشتر مباحثات و مکاتبات اصولی، جنبه ابزاری بودن خود را از دست داده و نوعی جنبه استقلالی پیدا کرده‌اند. به تعبیر دیگر، از بحث عملی و استنباطی بودن به بحث علمی و نظری صرف تبدیل شده‌اند. پس ضرورت طرح مباحث و مقالاتی که بتواند این جنبه را به مباحث اصولی بازگرداند، بیش از دیگر مباحث خواهد بود. مقاله حاضر با همین هدف نوشته شده است که در تقسیم حکم به وضعی و تکلیفی با رویکردی که بیان

شد و با توجه کامل به نتایجی که بر آن مترتب است، از آن بحث شود تا به خوبی از هم تفکیک شوند و روند استنباطی هر کدام در مورد مصداق متناسب با آن به کار روند تا خطا در تشخیص مصداق و به تبع، خطا در تطبیق روند استنباطی صورت نپذیرد.

برای سامان‌دهی این تقسیم‌بندی و احکام و خصوصیات هر نوع، نخست، حکم شرعی و هر یک از اقسام آن تعریف می‌شود. سپس ماهیت احکام وضعی، بررسی و آن‌گاه به مقایسه حکم وضعی از نظر ارتباط آن‌ها و تفاوت‌هایشان پرداخته می‌شود.

۱- تعریف و تقسیم

اولین گام برای تحقیق در مسئله حکم وضعی و تکلیفی این است که حکم شرعی را تعریف کنیم. پس از آن باید به تعریف هر یک از اقسام آن یعنی حکم وضعی و تکلیفی بپردازیم؛ چون بحث از ماهیت این احکام و خصوصیات و تفاوت‌های آن‌ها بدون این که تعریفی از آن‌ها ارائه شود، ممکن نخواهد بود.

۱-۱- تعریف حکم شرعی

کلمه «حکم» در زبان عربی کاربردهای مختلفی دارد که همگی آن‌ها به معنای «منع» باز می‌گردند. (ابن فارس، المقاییس ۲: ۹۱) به قوانین شرعی از آن رو حکم گفته می‌شود که تشریح مانع از تمایل مکلف به چیزی دیگر غیر از خود می‌شود. (سبحانی، المحصول ۴: ۷۹) مشهور قدمای اصولی شیعه مانند فخرالمحققین (ایضاح الفوائد ۱: ۸)، محقق کرکی (هدایة الابرار ۲۴۸)، محمدحسن نجفی (جواهر الکلام ۱۷: ۳۶۱) و موسوی قزوینی (تعلیق علی معالم الاصول ۱۰) و برخی از اهل سنت مثل غزالی (المستصفی من علم الاصول ۱: ۱۱۲)، حکم شرعی را چنین تعریف کرده‌اند: «خطاب شرعی که به اقتضا یا تخییر به فعل مکلف تعلق گرفته است». مراد از تخییر همان اباحه است و اقتضا هم دیگر احکام تکلیفی. برخی از علمای شیعه این تعریف را به صراحت رد کرده و سه اشکال بر آن وارد دانسته‌اند. اشکال اول این است که خطاب‌های شرعی، کاشف و روشن‌کننده حکم شرعی هستند و حکم شرعی مفاد آن خطابات است نه نفس آن خطابات. (حلی، نه‌ایة الوصول ۱: ۹۰؛ صدر، دروس فی علم الاصول ۱: ۶۱). اشکال دوم این است که تعبیر به خطاب شرعی شامل حکم در مرحله انشا نمی‌شود. (حکیم، الاصول العامة ۵۵-۵۶) اشکال سوم آن است که حکم شرعی همیشه به افعال انسان تعلق نمی‌گیرد، بلکه گاهی ناظر به ذات اوست مانند زوجیت و گاهی ناظر به اشیای دیگری است که با انسان در ارتباطند مانند ملکیت؛ یعنی حکم شرعی گاهی وضعی است و این تعریف شامل آن نمی‌شود. (صدر، دروس فی علم الاصول ۱: ۶۱؛ المعالم الجدیة ۱: ۱۲۳)

برخی از اصولیون به دلیل وجود این اشکال‌ها، تعریف دیگری از حکم شرعی ارائه داده‌اند. برای نمونه، شهید اول (القواعد و الفوائد ۱: ۳۹)، محمدعلی مجاهد طباطبایی (مفاتیح الاصول ۲۹۲) و شیخ حسین اصفهانی حائری (الفصول الغرویه ۳۶۳) با اضافه کردن قید «یا به وضع»، احکام وضعی را در تعریف وارد کرده‌اند. با این حال، اشکال اول هنوز باقی است و به همین دلیل، برخی از اصولیون هم‌چون شهید صدر (دروس فی علم الاصول ۱: ۱۰۴؛ المعالم الجديدة ۱: ۱۲۳) و امام خمینی (الاستصحاب ۶۶)، تعریف دیگری از حکم شرعی ارائه داده‌اند که عبارت است از: «تشریح و قوانین صادرشده از طرف کسی که شأنیت قانون‌گذاری دارد». این تعریف، دو اشکال تعریف مشهور را ندارد و تعریفی صحیح است.

بنا بر آنچه گفته شد، حکم شرعی عبارت است از قوانینی که خداوند متعال برای اداره زندگی بشر جعل و وضع کرده و از طریق وحی و نبوت به او رسانده است. این حکم در یک تقسیم‌بندی، دو نوع است: وضعی و تکلیفی. قوانینی که مقنن وضع کرده است، به لحاظ نوع جعل آن‌ها به وضعی و تکلیفی تقسیم می‌شود که توضیح هر یک از آن‌ها خواهد آمد.

۲-۱- تعریف حکم وضعی و تکلیفی

حکم تکلیفی که پنج نوع است، در مقابل حکم وضعی قرار دارد و عبارت است از حکمی شرعی که مستقیم به فعل مکلف تعلق می‌گیرد و وظیفه او را در ابعاد مختلف زندگی اعم از شخصی، عبادی، خانوادگی، اقتصادی و سیاسی مشخص می‌کند، مانند: حرمت نوشیدن شراب و وجوب نماز. (صدر، دروس فی علم الاصول ۱: ۲۵۷؛ المعالم الجديدة ۱۰۰) به عقیده مشهور اصولیون، حکم تکلیفی پنج نوع است: وجوب، حرمت، کراهت، استحباب و اباحه. در مورد حکم اباحه از دو جهت میان عالمان اسلامی اختلاف نظر است: جهت اول در اصل وجود اباحه است که برخی از معتزله بر خلاف مشهور مسلمانان، اصل وجود حکم اباحه و به طور کلی، احکام غیر الزامی را نفی کرده‌اند. (الاصول العامة ۶۱) جهت دوم در صدق عنوان حکم تکلیفی بر اباحه است که در این‌جا گروهی از اصولیون مانند آمدی با این استدلال که «حکم تکلیفی، حکمی است که دارای کلفت و مشقت باشد، ولی در اباحه هیچ مشقتی وجود ندارد» (الاصول العامة ۵۳) تقسیم حکم شرعی را به «اقتضایی، تخییری و وضعی» تغییر داده‌اند. حکم وضعی معمولاً به وسیله مقابله با حکم تکلیفی معرفی می‌شود و تعریف مستقلاً از آن ارائه نمی‌شود و گفته می‌شود که حکم وضعی عبارت است از هر حکم شرعی که تکلیفی نباشد. (لنکرانی، سیری کامل در اصول فقه ۱۴: ۳۳۰) به قرینه تقابل باید گفت حکم وضعی مستقیماً به فعل مکلف تعلق نمی‌گیرد و تعیین وضعیت فعل او را بر عهده ندارد، بلکه به امور دیگری می‌پردازد که به

نحوی در آن تکالیف دخالت دارد، مثل زوجیت، ملکیت، صحت و فساد که هیچ کدام به فعل مکلف تعلق ندارند، اما به نحوی با آن مرتبط می‌شوند.

پس از این که با بیان این تعاریف، تصویر نسبتاً روشنی از حکم شرعی و اقسام آن ارائه شد، باید به بررسی ماهیت حکم وضعی پردازیم. ماهیت حکم تکلیفی، روشن و فهم آن آسان است، اما ماهیت حکم وضعی و خصوصیات آن را باید درست بررسی کرد تا فهم دقیقی از آن به دست آید.

۲- ماهیت حکم وضعی

در مورد ماهیت حکم وضعی در فقه و اصول، بحث‌های دقیقی صورت گرفته است و متفکران اسلامی نظریه‌های عمیقی در این مورد ارائه کرده‌اند که آن‌ها را به طور کلی در سه دسته می‌توان جای داد.

۱- ۲- نظریه اعتباری بودن احکام وضعی

اعتباری بودن بدین معناست که به طور مستقیم، مجعول شارع است. طبق این نظریه، جعل شارع مستقیماً به احکام وضعی تعلق می‌گیرد، مجعول شارع اولاً و بالذات احکام وضعی هستند و سپس احکام تکلیفی جعل می‌شوند. برای مثال، شارع حکم زوجیت را برای زوجین جعل می‌کند و سپس احکامی بر عهده دو طرف جعل می‌شود، مانند وجوب تمکین یا وجوب انفاق. (تونی، الوافیه ۲۰۰ - ۲۰۳) این گروه در مقام استدلال چنین گفته‌اند: «حقیقت جعل، ایجاد است و مراد از ایجاد شارع، ایجاد شیء به صورت اعتباری و تنزیلی است یعنی شارع، شیء را به سبب وجود خصوصیتی از خصوصیات شیء خارجی یا به غایت ترتیب آثار شیء خارجی بر آن، به منزله آن شیء خارجی قرار می‌دهد». (تونی، الوافیه ۲۰۲)

در مقام تحلیل احکام تکلیفی می‌بینیم که اعتبار آنان چنین است؛ یعنی شارع به جای این که با قدرت تکوینی خود، مکلفان را به انجام کاری امر یا از انجام کاری منع کند، امر یا نهی انشا می‌کند و این انشا، محرک یا مانعی اعتباری است که شارع آن را نازل منزله قدرت تکوینی خود قرار داده است. هم‌چنین هنگامی که احکام وضعی را تحلیل می‌کنیم، می‌بینیم جعل شارع در آن‌جا نیز همین طور است. برای مثال، اعطای حجیت از جانب شارع به امارات چنین بوده است که شارع امارات ظنی را به وسیله الغای احتمال خلاف نازل منزله قطع در طریقیّت به واقع قرار داده است. پس دقیقاً همان عملیات اعتبار و تنزیل در اینجا هم انجام شده است. حال دیگر احکام وضعی نیز چنین است. پس حال که یکسان بودن اعتبار و جعل احکام تکلیفی و وضعی، صحیح و ممکن است و از طرف دیگر، اثبات تفاوت در نوع جعل با وجود این شباهت نیازمند دلیل است که چنین دلیلی وجود ندارد، نتیجه می‌گیریم که جعل این احکام، اعتباری و مانند احکام تکلیفی، مستقل است. (مظفر، اصول فقه ۴۰۵ - ۴۰۶)

۲-۲- نظریه انتزاعی بودن احکام وضعی

انتزاعی بودن بدین معناست که جعل مستقلی به آن تعلق نگرفته است و از احکام تکلیفی انتزاع شده‌اند. به باور معتقدان به این نظریه، شارع فقط یک حکم جعل می‌کند که آن اولاً و بالذات به احکام تکلیفی نسبت داده می‌شود و ثانیاً و بالعرض به احکام وضعی. به عبارت دیگر، شارع، احکام تکلیفی را به صورت استقلالی جعل می‌کند و احکام وضعی از آن‌ها انتزاع می‌شوند. برای مثال، شارع به وجوب نفقه، وجوب تمکین و احکام تکلیفی دیگری میان زن و مرد حکم می‌کند و حکم وضعی زوجیت از آن‌ها انتزاع می‌شود. استدلال این گروه آن است که وقتی قضیه‌ای مثل: «هنگامی که زمان زوال خورشید فرا می‌رسد، نماز ظهر واجب می‌شود» را تحلیل می‌کنیم، متوجه می‌شویم از نظر تعداد مجعولات در این‌جا، دو مجعول داریم: یکی، وجوب نماز ظهر و دیگری، سببیت زوال برای این وجوب. از نظر تعداد جعل، دو فرض متصور است: اول این‌که بگوییم برای هر کدام از مجعولات، جعلی جداگانه وجود دارد. پس این‌جا دو جعل داریم. فرض دوم این است که بگوییم هر دو مجعول، مجعول به یک جعل هستند. فرض اول بالوجدان باطل است؛ یعنی وجدان گواهی می‌دهد که در این‌جا قطعاً یک جعل وجود دارد. این جعل اولاً و بالذات متعلق به کدام یک از مجعولات است؟ در جواب به این سؤال، باز هم وجدان شهادت می‌دهد که مجعول بالذات حکم تکلیفی است و حکم وضعی از آن انتزاع شده است. علاوه بر این شاهد وجدانی، وقتی به سراغ تحلیل قضیه هم می‌رویم، می‌بینیم که اصلاً معنایی ندارد شارع وجوب نماز ظهر را به تبع انشای سببیت زوال جعل کرده باشد؛ زیرا اولاً عقل حکم می‌کند که ذات زوال، اقتضای وجوب نماز ظهر را ندارد و اگر داشت، دیگر نیازی به جعل سببیت از جانب شارع نبود. ثانیاً اصلاً ایجاد سببیت توسط شارع ممکن نیست، بلکه در این‌جا قول شارع فقط اخبار از تحقق وجوب به هنگام زوال است. این توضیح سببیت است و اما دیگر احکام وضعی نیز چنین حالی دارند. در نتیجه، بعد از تحلیل چنین قضایایی پی می‌بریم که شارع در واقع، فقط یک جعل دارد که مجعول اولاً و بالذات در آن احکام تکلیفی هستند و احکام وضعی از آن‌ها انتزاع می‌شوند. این بیان در برخی تعابیر فقهی و اصولی این‌گونه آمده است که احکام وضعی رجوع به احکام تکلیفی دارند. (با تلخیص و تقریر: شهید اول، ذکری ۱: ۴۰؛ محقق خوانساری، مشارق الشموس ۷۶؛ شریف العلماء، ضوابط الاصول ۶؛ سید صدرالدین، شرح الوافیة ۳۵۰؛ شیخ انصاری، فرائد الاصول ۳: ۱۳۰ - ۱۲۶)

۳-۲- نظریه تفصیل بین انواع حکم وضعی

این نظریه را آخوند بیان کرده است. (کفایه الاصول ۴۰۰ - ۴۰۴) طبق این نظریه، برای گروهی از احکام وضعی اصلاً جعل تشریحی امکان ندارد و جعلشان تکوینی است. برای گروهی نیز جعل تشریحی امکان دارد، ولی به تبع جعل احکام تکلیفی و برای گروهی دیگر هم جعل تشریحی تبعی ممکن است و هم جعل مستقل، ولی در نهایت، جعلشان استقلالی است. لازم است هر یک از این اقسام را به همراه دلیلی که آخوند برای آن اقامه می‌کند، به اختصار بیان کنیم.

۱-۳-۲- انواع حکم وضعی از منظر آخوند

۱-۳-۱-۱- احکام وضعی که منحصرأً قابل جعل تکوینی هستند

دسته اول از احکام وضعی، احکامی هستند که اصلاً شارع آن‌ها را جعل نمی‌کند و قابلیت جعل توسط شارع را ندارند، نه به صورت جعل تبعی؛ یعنی شارع حکم دیگری را جعل کند و این حکم وضعی به تبع آن جعل شود و نه به صورت جعل استقلالی؛ یعنی شارع نفس حکم وضعی را جعل کند، گرچه جعل تکوینی به آن‌ها تعلق می‌گیرد، مانند: سببیت، شرطیت، رافعیت و مانعیت. (کفایه الاصول ۴۰۰ - ۴۰۴) آخوند در توضیح این دسته، دو ادعا مطرح کرده است: اول این که جعل تبعی امکان ندارد. دوم این که جعل استقلالی نیز امکان ندارد. پس هر کدام جداگانه به اثبات نیاز دارند. وی در مقام استدلال برای این دو مدعا بر آمده است.

مدعای نخست آخوند این است که این گونه احکام نمی‌توانند منتزع از احکام دیگری باشند، بدین معنا که در ابتدا، احکام دیگری جعل شده و این احکام به تبع آن‌ها جعل شده باشند. برای مثال، به باور ایشان، از قضیه «هنگامی که زمان زوال خورشید فرا می‌رسد، نماز ظهر واجب می‌شود» نمی‌توان سببیت زوال برای وجوب نماز ظهر را انتزاع کرد و گفت شارع سببیت زوال را به تبع وجوب نماز ظهر تشریح کرده است؛ زیرا از یک طرف، چون بدیهی است منشأ انتزاع باید مقدم بر منتزع باشد، لازم است که حکم تکلیفی وجوب نماز ظهر مقدم بر حکم وضعی سببیت زوال باشد. از طرف دیگر، چون میرهن است که سبب و سببیت سبب، مقدم بر مسبب است، باید گفت حکم وجوب نماز ظهر موخر از حکم وضعی سببیت زوال است. همان طور که ملاحظه می‌شود، این دور است؛ زیرا در اینجا شیء یعنی سبب که همان منتزع است، بر خودش تقدم دارد. (کفایه الاصول ۴۰۰ - ۴۰۴)

ادعای دیگر آخوند این است که این گونه احکام وضعی قابل جعل به صورت مستقل هم نیستند. ایشان برای اثبات مطلب به این امر استدلال می‌کند که لازم است بین علت و معلول، رابطه‌ای خاص

و واقعی و سنخیتی برقرار باشد تا علت بتواند در معلول اثر بگذارد و گرنه باید هر چیزی بتواند در چیز دیگر اثر بگذارد که در واقع، به معنی کنار زدن قاعده بدیهی علیت است. در محل بحث ما نیز طبق این قاعده لازم است که حکم وضعی ربط و تأثیری واقعی در حکم تکلیفی داشته باشد تا بتواند اثر بگذارد و سبب در آن باشد و اگر چنین باشد، دیگر جعل سببیت از جانب شارع بی‌معناست. اگر حکم وضعی چنین خاصیت واقعی نداشته باشد، باز هم جعل شارع بی‌فایده است؛ زیرا جعل تشریحی نمی‌تواند موجب ایجاد اثری تکوینی شود. برای نمونه، در قضیه «هنگامی که زمان زوال خورشید فرا می‌رسد، نماز ظهر واجب می‌شود»، سببیتی که در زوال برای وجوب نماز ظهر وجود دارد، امری تکوینی است؛ یعنی زوال دارای خصوصیتی واقعی است که در ایجاب نماز اثر می‌گذارد و اگر در این جا شارع از آن جهت که شارع است، برای زوال، سببیت را انشا کند، تغییری در آن ایجاد نمی‌شود و به همان حال قبلی خود باقی می‌ماند؛ یعنی اگر قبل از انشای شارع، زوال دارای خصوصیتی واقعی برای اقتضای وجوب بوده، باز به همان حال باقی است و اگر فاقد آن خصوصیت بوده است، با انشای شارع تغییری در آن ایجاد نمی‌شود. البته در این موارد که مسبب امری تشریحی است، راهی برای کشف سبب به جز طریق شرع نداریم برخلاف مثلاً رابطه آتش و حرارت که آن را از راه وجدان درک می‌کنیم. پس فایده بیان این قضیه از جانب شارع همین استکشاف سببیت است. (کفایه الاصول ۴۰۰ - ۴۰۴)

در نتیجه، این دسته از احکام وضعی؛ یعنی اجزای علت تامه تکلیف اعم از سبب، شرط، مانع و رافع، اموری واقعی هستند که شارع آن‌ها را فقط به گونه خبری بیان کرده و هرگز جعل و وضع حکمی انجام نداده است. این که ایشان می‌گویند بیان شارع نسبت به این امور خبری است، بدین معنا نیست که صرفاً لحن گزاره خبری باشد، بلکه بدین معناست که چون این دسته از احکام وضعی، اجزای علت تامه هستند، پس جعل و انشا در آن‌ها معنایی ندارد و شارع فقط دخالت آن‌ها را در علت تامه بیان می‌کند؛ یعنی شأن حکایت از واقع است و معنایی ایجاد نمی‌کند. ملاک خبری یا انشایی بودن، شأن حکایت از واقع و ایجاد معناست که در این امور، شارع در صدد اخبار از واقع؛ یعنی اجزای علت تامه است.

۲-۱-۳-۲- احکام وضعی که منحصراً قابل جعل تشریحی تبعی هستند

دسته دوم از احکام وضعی، احکامی هستند که قابلیت جعل شرعی را دارند، ولی به صورت تبعی؛ یعنی احکام وضعی که جعل استقلالی برای آن‌ها از جانب شارع ممکن نیست، ولی شارع می‌تواند در ابتدا یک حکم تکلیفی را تشریح کند. سپس این حکم وضعی به طور تبعی از آن انتزاع گردد، مانند: جزئیت. آخوند استدلال خود را در این باره در دو بخش بیان کرده است. (کفایه الاصول ۴۰۰ - ۴۰۴)

ایشان در بخش اول به این بحث می‌پردازد که جعل تبعی است؛ چون ائتلاف چیزی به جزئیت یا شرطیت مأمور به یا غیر این دو مورد فقط زمانی امکان دارد که به مجموعه‌ای از

امور امر شود و آن مجموعه مقید به اموری وجودی یا عدمی شود و آن چیز که به جزء یا شرط یا مانع یا قاطع متصف می‌شود، تنها به تبع ملاحظه امر به آن مجموعه است. مثلاً هنگامی که به مجموعه نماز امر شود که مرکب از امور متعددی مانند تکبیر و رکوع و سجود و مقید به اموری وجودی مانند طهارت و رو به قبله بودن و امور عدمی مانند فقدان حرکت زیاد است، عنوان جزئیت را برای مانند رکوع و سجده و عنوان شرطیت را برای طهارت و عنوان قاطع را برای حرکت زیاد (فعل کثیر) می‌توان انتزاع کرد. (کفایه الاصول ۴۰۰ - ۴۰۴)

آخوند در بخش دوم استدلالش بیان می‌کند که جعل استقلالی ممکن نخواهد بود؛ چون اطلاق عنوان‌هایی مانند جزئیت یا شرطیت، متوقف بر تعلق امر شارع به آن مرکب یا مقید است و هنگامی که این امر صادر شود و به مرکب تعلق بگیرد، دیگر به جعل مستقل جزئیت یا شرطیت نیازی نداریم؛ زیرا از همین امر به مرکب می‌توان برای اجزا یا شرایط، عنوان جزئیت یا شرطیت را انتزاع کرد. پس مثلاً هنگامی که شارع امر خود را متوجه ماهیت مرکب نماز کرد، همین امر برای انتزاع عنوان جزئیت برای سوره کافی است و دیگر به جعل مستقل نیازی نیست و جعل دوم لغو است. (کفایه الاصول ۴۰۰ - ۴۰۴)

۳-۱-۳-۲- احکام وضعی با قابلیت جعل تشرعی تبعی و استقلالی

دسته آخر از احکام وضعی، احکامی هستند که از نظر مقام ثبوت هم قابلیت جعل شرعی استقلالی دارند و هم تبعی، ولی از نظر مقام اثبات، جعل آن‌ها استقلالی است، مانند: حجیت، قضا و ولایت. در توضیح مطلب آخوند می‌توان گفت وقتی معامله و بیعی واقع می‌شود، شارع می‌تواند مستقلاً ملکیت را برای طرفین انشا کند یا به دنبال وقوع آن بیع، جواز تصرف و مانند آن را جعل کند تا ملکیت به تبع این احکام تکلیفی جعل شود و هیچ کدام از این دو مستلزم محذوری نیستند و ممکن هستند، ولی هنگامی که به عالم تشریح دقت می‌کنیم، می‌بینیم جعل شارع به صورت اول بوده است؛ یعنی شارع این احکام وضعی را به صورت استقلالی جعل کرده است. (کفایه الاصول ۴۰۰ - ۴۰۴) نظر آخوند در این نوع از احکام وضعی - که اکثریت احکام وضعی را شامل می‌شود - بر خلاف نظر مشهور قدما و متأخرین شیعه است که قائلند جعل تمامی احکام وضعی به تبع احکام تکلیفی است. (شهید اول، ذکری ۱: ۴۰؛ محقق خوانساری، مشارق الشموس ۷۶؛ شریف العلماء، ضوابط الاصول ۶؛ سید صدر الدین، شرح الوافیة ۳۵۰؛ شیخ انصاری، فرائد الاصول ۳: ۱۳۰ - ۱۲۶) البته نظر ایشان، موافقانی مانند فاضل تونی (وافیه ۲۰۲) و شهید ثانی (تمهید القواعد ۳۷) نیز داشته است.

از مجموعه عبارات آخوند، دو دلیل برای این نوع از احکام وضعی استفاده می‌شود: اول آن که اگر بگوییم شارع در عقود و ایقاعات به صورت مستقل، حکم وضعی جعل نکرده، بلکه

احکام تکلیفی را جعل کرده است و از آن احکام تکلیفی، حکم وضعی را انتزاع می‌کنیم، لازم می‌آید که «ما وَقَع لَمْ يُقْصَد و ما قُصِد لَمْ يَقَع». برای مثال، در بیع، قصد بایع، تملیک است و قصد مشتری، تملک و شارع هم فرموده است: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»؛ یعنی همان چیزی که مقصود شماست، تحقق پیدا می‌کند. حال اگر بگوییم درست است که متعاملین قصد تملیک و تملک دارند، اما شارع ملکیت را اعتبار نکرده، بلکه فقط حکم تکلیفی جواز تصرف جعل کرده و به تبع آن حکم تکلیفی، حکم وضعی جعل می‌شود؛ آیا این مطلب خلاف مقصود متعاقدین نیست؟ پس آن چیزی که متعاملین قصد کردند، شارع اعتبار نکرده است و آن چه را شارع اعتبار کرده، مقصود آن‌ها نبوده است.

استدلال دوم آن است که اگر احکام وضعی را از احکام تکلیفی انتزاع کنیم، اصل این انتزاع مورد مناقشه است. خلاصه علت مناقشه این است که هر یک از احکام وضعی معمولاً ملازم با چند حکم تکلیفی هستند، مثلاً ملکیت همراه با اباحه تصرف است و زوجیت ملازم با جواز وطی و وجوب انفاق. اگر احکام تکلیفی یادشده و امثال این‌ها تنها ملازم با همین احکام وضعی بودند، انتزاع حکم وضعی از آن‌ها مانع چندانی نداشت. این در حالی است که می‌بینیم این احکام تکلیفی در موارد دیگری هم وجود دارد که اصلاً در آن موارد، این احکام وضعی وجود ندارند. مثلاً وطی کنیز برای مولایش جایز است و نفقه‌اش هم بر او واجب، حال آن‌که زوجیتی در این جا انتزاع نمی‌شود یا اباحه تصرف توسط مالک برای افراد دیگر ممکن است بدون این‌که تملیک و تملک صورت بگیرد. در طرف مقابل، گاهی اوقات این احکام وضعی وجود دارند بدون این‌که احکام تکلیفی یادشده وجود داشته باشند. مثلاً در مورد زن ناشزه، حکم وضعی زوجیت وجود دارد، اما حکم تکلیفی وجوب نفقه وجود ندارد یا در مورد محجورین، ملکیت وجود دارد، ولی اجازه تصرف ندارند. بنابراین، روشن شد که این دسته از احکام وضعی همانند احکام تکلیفی جعل مستقلی دارند و مجعول به تبع احکام تکلیفی نیستند.

بنا بر نظر آخوند، احکام وضعی سه نوع هستند: برای برخی از احکام وضعی، جعل تشریحی امکان ندارد و جعلشان، تکوینی است. در برخی دیگر، جعل تشریحی امکان دارد، ولی به تبع جعل احکام تکلیفی. در برخی دیگر از آن‌ها هم جعل تشریحی تبعی ممکن است و هم جعل مستقل، ولی طبق استدلال ایشان، جعل آن‌ها استقلالی است.

۲-۳-۲- نقد و بررسی نظر آخوند

صاحب‌نظرانی که بعد از آخوند از این مسئله بحث کرده‌اند، در گروه‌های مختلفی جای می‌گیرند؛ گروهی مانند سید ابوالحسن اصفهانی آن را به صورت کامل پذیرفتند. (وسيله

الوصول الی حقائق الاصول (۱: ۷۴۱) گروهی مانند شیخ محمدحسن اصفهانی آن را با تغییراتی در دلایل ایشان پذیرفتند. (نهایه الدرایه ۵: ۱۰۵) گروهی مثل میرزای نایینی، محقق خویی و امام خمینی نیز به نقد آن پرداختند.

اشکال میرزای نایینی و محقق خویی بر دسته اول از احکام وضعی آخوند این است که در استدلال وی برای این دسته، بین علل تشریح احکام (علل جعل) و علل موضوعات احکام (علل مجعول) خلط شده است. در توضیح باید گفت نفس جعل حکم توسط شارع قطعاً ناشی از انگیزه‌ها و ملاک‌هایی واقعی است که حصول خارجی آن‌ها علت غایی انشای احکام است و قطعاً این امور واقعی خارجی قابل جعل و تشریح نیستند، ولی بحث ما در اقسام حکم وضعی از این اسباب و علل نیست، بلکه بحث ما در سببیت، شرطیت، مانعیت و رافعیت به نسبت مجعول است. روشن است که سببیت و مانند آن را فقط در صورتی می‌توان انتزاع کرد که تکلیفی جعل شود و این امور مثلاً موضوع در آن‌ها قرار گیرند و اگر این جعل تکلیف و اخذ ترتب وجود نداشته باشد، سببیتی هم وجود ندارد. پس معلوم شد که سببیت در این موارد از احکام تکلیفی انتزاع می‌شود و استدلال آخوند در بحث از علل تشریح صحیح است، ولی در بحث از علل مجعول که محل نزاع در این قسم است، صحیح نیست. (با تلخیص و تقریر: نایینی، فوائد الاصول ۴: ۳۹۷ - ۳۸۸؛ خویی، مصباح الاصول ۳: ۸۱)

اشکال امام خمینی بر مجموع استدلال‌های آخوند نیز این است که در موارد زیادی از این تقسیم‌بندی به تفاوت میان امور تکوینی و امور تشریحی توجه نکرده و این امر باعث شده است احکام امور حقیقی را به امور اعتباری تسری دهد و نتیجه‌ای بگیرد که صحیح نیست و این امر سرنوشت تقسیم‌بندی را تغییر داده است. برای نمونه، ایشان در احکامی مثل جزئیّت، قائل به جعل تبعی و عدم امکان جعل استقلالی است به این دلیل که در واقعیات، جعل امور انتزاعی به جعل منشأ انتزاع آن‌هاست و جعل استقلالی آن‌ها ممکن نیست. سپس عالم تشریح را بر این قانون عالم واقع تطبیق داده و در نتیجه، جعل استقلالی احکام تشریحی را نیز مثل احکام واقعی و تکوینی ناممکن دانسته است. حال آن‌که چنین امور اعتباری همان طور که جعلشان به تبع جعل منشأ انتزاع آن‌ها ممکن است، جعلشان به صورت مستقل هم مانعی ندارد و ممکن است؛ یعنی شارع می‌تواند امر به طبیعتی بکند به صورت مطلق و بعد به خاطر حدوث مصلحتی، برای آن طبیعت، قاطع یا مانعی جعل کند بدون این‌که امر مطلق اول را رفع و نسخ کند و امر جدیدی به طبیعت مقید بکند. مثلاً در جریان تغییر قبله، واضح است که امر شارع، نسخ حکم وجوب نماز و سپس انشای جدیدی برای نماز به سمت مسجد الحرام نیست، بلکه

فقط انشای مستقلی برای قبله است. در مورد جزئیّت و سببیت نیز وضعیت چنین است. پس روشن شد که آخوند در موارد بسیاری از استدلال‌هایشان در این تقسیم بین امور حقیقی و امور اعتباری خلط کرده و احکام حقایق را در اعتباریات جاری کرده که این امر خطاست. (امام خمینی، الاستصحاب ۷۵ - ۶۸)

مباحث دیگری نیز درباره نظر آخوند مطرح شده است، اما چون نقد امام خمینی را نقدی جدی و محکم می‌بینیم، از بیان اشکال‌های دیگر خودداری می‌شود و اجمالاً این نتیجه به دست می‌آید که نظر ایشان از این نظر قابل پذیرش نیست.

۳- نظریه مختار در ماهیت حکم وضعی

قبل از بیان قول مختار باید دانست با توجه به اشکال‌های وارد شده بر نظر آخوند، نظر ایشان پذیرفتنی نیست. درباره دو نظر اول هم باید گفت نظر مظفر با دستگاه قانون‌گذاری و عرف تطابق بیشتری دارد و تحلیل دقیق‌تری از روند عرف در جعل احکام و قراردادهاست. توضیح و دلیل مرتبط با اختیار این نظریه متوقف بر تفکیک بین قضایای حقیقی و قضایای اعتباری است. پس به عنوان مقدمه، به صورت مختصر بیان می‌شود که همین بیان نظر دیگر؛ یعنی نظریه انتزاعی بودن را ردّ خواهد کرد.

قضایای در یک تقسیم‌بندی بر دو نوعند: قضایای حقیقی و قضایای اعتباری. قضایای حقیقی، قضایایی هستند که تصویر از یک امر واقعی و نفس‌الامری هستند و به همین دلیل، تابع قوانین واقع و تکوینند و دخل و تصرف از جنس تشریحی در آنها ممکن نیست. قضایای اعتباری، قضایایی هستند که بیانگر یک واقعیت نفس‌الامری نیستند، بلکه مصداقشان در ظرف ذهن انسان است و به همین دلیل، معتبر می‌تواند مطابق با غرضش در آنها دخل و تصرف کند بدون این‌که با هیچ یک از معذوره‌های عالم واقع، مانند اجتماع نقیضین یا مثلین یا هر چیز دیگر روبه‌رو شود. (مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم ۲: ۱۵۷)

بعد از این بیان مختصر باید گفت قضایای شرعی از نوع قضایای اعتباری هستند. پس هیچ یک از محذورات امور حقیقی را ندارند و تنها چارچوب آنها تأمین غرض شارع (معتبر) است؛ یعنی تا زمانی که اعتبار آنها با غرض همراه باشد، مانعی دیگر نمی‌تواند در مقابل آنها قرار بگیرد. از همین بیان روشن می‌شود که استدلال شیخ اعظم و آخوند برای عدم امکان جعل سببیت خلط بین امور حقیقی و امور اعتباری و تسری احکام حقایق به اعتباریات است؛ زیرا سببیت را حقیقی پنداشته و آن‌گاه حکم کرده‌اند که اعطای سببیت بی‌معناست. هم‌چنین در مانند شرطیت و جزئیّت اشتباه صورت گرفته و به این امر دقت نشده است که امور اعتباری تابع

کیفیت اعتبارشان هستند و کیفیت اعتبار نیز تابع غرض معتبر است و هر چند در بعضی موارد، جزئیّت یا مانند آن به صورت انتزاعی اعتبار شده‌اند، در همین موارد نیز محذور تکوینی وجود نداشته، بلکه غرض معتبر چنین اقتضایی داشته و جعل مستقل آن‌ها نیز ممکن بوده است. در پایان با توجه به مقدمه فوق و با توجه به اشکالاتی که به نظریات دیگر وارد است، به این نتیجه می‌رسیم که همه احکام وضعی امکان جعل استقلالی دارند و نظریه اول که اعتباری بودن است، صحیح به نظر می‌رسد همان طور که امام خمینی نیز همین نظر را پذیرفته است. (الاستصحاب ۷۳)

۴- مقایسه حکم وضعی و تکلیفی

برای این که مقایسه خوبی بین این دو نوع حکم صورت بگیرد، ابتدا باید رابطه آن‌ها بررسی و سپس تفاوت‌ها بیان شوند. در مقام توضیح ارتباط آن‌ها باید گفت رابطه حکم وضعی و تکلیفی این است که حکم وضعی، بیان‌کننده موضوع حکم تکلیفی است؛ یعنی حکم وضعی جعل می‌شود تا موضوع برای حکم تکلیفی آماده شود. مثلاً وقتی حکم زوجیت جعل می‌شود، موضوع برای حکم وجوب تمکین یا انفاق فراهم می‌شود یا وقتی حکم صحت بیع جعل می‌شود، موضوع برای اباحه تصرف آماده می‌گردد یا مثلاً وقتی نجاست جعل می‌شود، موضوع برای حکم وجوب اجتناب یا حرمت شرب و اکل و استعمال فراهم می‌آید. (المعالم الجدیدة ۱: ۱۲۵)

در مقام بیان تفاوت‌های این دو نوع از حکم باید گفت احکام وضعی و احکام تکلیفی تفاوت‌هایی دارند که برای شناسایی بیشتر آن‌ها و شناخت عوارض و خصوصیات این دو نوع حکم، آن خصوصیات را بیان می‌کنیم. اولین تفاوت آن است که احکام تکلیفی با عقوبت اخروی همراهی و تلازم دارند، ولی احکام وضعی تلازم مستقیم با عقاب ندارند. (خوانساری، تسدید القواعد ۳۹۸) دومین تفاوت آن است که تمامی احکام تکلیفی به شرایط عامه تکلیف یعنی بلوغ، عقل و قدرت مشروط هستند، ولی همه احکام وضعی، به این امور مشروط نیستند، بلکه فقط برخی از آن‌ها مثل صحت معاملات و عبادات، به شرایط عامه مشروط هستند. (اصول فقه شیعه ۴: ۳۲) سومین تفاوت آن است که احکام تکلیفی مستقیماً به افعال انسان تعلق می‌گیرند، در حالی که احکام وضعی چنین نیستند. (آخوند، کفایه الاصول ۴۰۰ - ۴۰۴) چهارمین تفاوت آن است که هر چند از نظر ثبوت، امکان جعل استقلالی تمامی احکام وضعی وجود دارد، ولی در مقام اثبات، جعل بعضی احکام وضعی مستقل است و بعضی به تبع احکام تکلیفی، ولی جعل تمامی احکام تکلیفی به صورت استقلالی است. (کفایه الاصول ۴۰۰ - ۴۰۴) پنجمین تفاوت این است که احکام تکلیفی منحصر در پنج مورد است، ولی احکام وضعی انحصاری ندارد. (آخوند، کفایه الاصول ۴۰۰ - ۴۰۴)

نتیجه

۱. در خصوص ماهیت حکم وضعی در بین اصولیان شیعه سه نظریه به شرح زیر وجود دارد:
 - الف - حکم وضعی منتزع از حکم تکلیفی است مانند نظر شیخ انصاری؛
 - ب - حکم وضعی دارای ماهیت و اعتباری مستقل است مانند نظر فاضل تونی؛
 - ج - برخی نیز مانند مرحوم آخوند در این بین قائل به تفصیل هستند.
۲. تحقیق حاضر در بین سه نظریه فوق نظریه اعتبار مستقل را ترجیح داده است؛
۳. نسبت بین حکم وضعی و حکم تکلیفی این است که حکم وضعی، موضوع ساز برای حکم تکلیفی است؛
۴. حکم وضعی در چهار جهت با حکم تکلیفی تفاوت دارد: از جهت ملازمه مستقیم با عقاب، تقید به شرایط عامه تکلیفیه، تعلق مستقیم به فعل انسان و در نهایت این که حکم وضعی با وجود قابلیت ذاتی برای جعل استقلالی، گاهی به صورت تبعی جعل می شود.

فهرست منابع

۱. ابن فارس، ابوالحسین احمد بن زکریا. معجم مقاییس اللغة. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷ هـ. ش.
۲. اصفهانی، محمدحسین. نهاییه الدرايه فی شرح الکفایه. چاپ ۲، بیروت: آل البيت(ع)، ۱۴۲۹ هـ. ق.
۳. انصاری، مرتضی بن محمدامین. الحاشیه علی استصحاب القوانین. قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۳۰ هـ. ق.
۴. _____ فرائد الاصول. چاپ ۹، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۳۱ هـ. ق.
۵. آخوند خراسانی، محمدکاظم. کفایه الاصول. قم: آل البيت(ع)، ۱۴۳۱ هـ. ق.
۶. بشروی خراسانی (فاضل تونی)، عبدالله بن محمد. الوافیه فی اصول الفقه. چاپ ۲، قم: مجمع الفکر، ۱۴۱۵ هـ. ق.
۷. حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم. الفصول الغرویة فی الأصول الفقہیة. قم: دار احیاء العلوم الاسلامی، ۱۴۱۴ هـ. ق.
۸. حکیم، سید محمدتقی. الاصول العامه للفقہ المقارن. چاپ ۲، قم: مجمع جهانی اهل بیت(ع)، ۱۴۱۸ هـ. ق.
۹. حلّی، فخرالمحققین محمدبن حسن بن یوسف بن مطهر. ایضاح الفوائد. تهران: نشر علمی، بی تا.
۱۰. خوانساری، حسین بن جمال الدین محمد. مشارق الشموس فی شرح الدروس. قم: آل البيت(ع)، ۱۳۱۱ هـ. ق.
۱۱. خوانساری، محمد، تسدید القواعد فی حاشیه الفرائد. تهران: شیخ محمد قوانینی، ۱۳۵۲ هـ. ش.
۱۲. سبحانی تبریزی، جعفر. المحصول فی علم الاصول. قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۵ هـ. ق.
۱۳. سیادت سبزواری، میرزا حسن، وسیله الوصل الی حقائق الاصول. قم: نشر اسلامی، ۱۴۳۱ هـ. ق.
۱۴. صدر، سید محمدباقر. دروس فی علم الاصول. چاپ ۵، قم: دارالعلم، ۱۴۳۰ هـ. ق.
۱۵. طباطبایی، سید محمدحسین. اصول فلسفه و روش رئالیسم (با پاورقی مرتضی مطهری). چاپ ۶، تهران: صدرا، ۱۳۸۹.
۱۶. طباطبایی المجاهد، محمد بن علی. مفاتیح الأصول. قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۶ هـ. ق.

۱۷. عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی. تمهید القواعد الاصولیه و العربیه. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ هـ. ق.
۱۸. عاملی کرکی، حسین بن شهاب‌الدین. هدایه الابرار الی طریق ائمه الاطهار(ع). عراق: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت(ع)، ۱۳۹۶ هـ. ق.
۱۹. علامه حلی، حسن بن یوسف. نهاییه الوصول الی علم الاصول. قم: مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۴۲۶ هـ. ق.
۲۰. غروی نابینی، میرزا محمدحسن. فوائد الاصول. قم: نشر اسلامی، ۱۴۳۴ هـ. ق.
۲۱. غزالی، محمد بن محمد. المستصفی من علم الاصول. بیروت: دار الارقم بن ابی الارقم، بی تا.
۲۲. لنکرانی، محمد. سیری کامل در اصول فقه. قم: فیضیه، ۱۳۷۷ هـ. ش.
۲۳. مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. چاپ ۵، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰ هـ. ش.
۲۴. مکی، محمد بن جمال‌الدین. ذکرى للشیعه. قم: آل البيت(ع)، ۱۴۱۹ هـ. ق.
۲۵. مکی عاملی (شهید اول)، محمد. القواعد و الفوائد فی الفقه و الاصول و العربیه، قم: کتاب فروشی مفید، بی تا.
۲۶. ملکی اصفهانی، محمد، اصول فقه شیعه. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۳۸۱ هـ. ش.
۲۷. موسوی خمینی، سید روح‌الله. الاستصحاب. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵ هـ. ش.
۲۸. موسوی خویی، سید ابوالقاسم. مصباح الاصول. قم: مؤسسه احیاء تراث امام خویی، ۱۴۲۲ هـ. ق.
۲۹. موسوی قزوینی، سید ابراهیم. ضوابط الاصول. قم: مولف، ۱۳۷۱ هـ. ق.
۳۰. موسوی قزوینی، علی. تعلیقہ علی معالم الاصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۴۲۷ هـ. ق.
۳۱. نجفی، محمدحسن جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. چاپ ۷، بیروت: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ هـ. ش.